

## غفلت رکن رکن زندگی است

گفت و گو با سروش دباغ راجع به مفهوم بازی و جایگاه آن نزد فلاسفه و عارفان/ اگر بازی غیر جدی و سرخوشانه است چرا برخی بر سر آن جان می‌بازند و زندگی‌شان را به مخاطره می‌اندازند؟

محسن آزموده

بازی چیست؟ آیا می‌توان تعریف جامع و مانع یا به تعبیر منطقیون حد تامی از آن به دست داد؟ آیا به معنای کردوکاری غیرجدی و سرخوشانه است که اهمیت چندانی ندارد و می‌توان هر لحظه بدن اشتغال ورزید و هر زمان آن را فرونهاد؟ پس چرا برخی بر سر آن جان می‌بازند و زندگی‌شان را به مخاطره می‌اندازند؟ آیا بازی با سرگرمی و فراغت نسبتی دارد؟ پس چرا هر تفریح مفرحی را بازی نمی‌شماریم و هر خوش‌باشی را بازی نمی‌انگاریم؟ آیا می‌توان قواعد و قوانینی سفت و سخت برشمرد، تا با تکیه بر آنها به گفتار و کردار خاصی عنوان بازی اطلاق کرد و آن گفتار و کردار را از سایر رفتارهای انسانی متمایز کرد؟ پس از کجاست که برخی همه امور را بازی تلقی می‌کنند؟ لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف اتریشی با واکاوی در قلعه هزار توی زمان به ما نشان می‌دهد که ارائه تعریفی پیشینی از واژه «بازی» به لحاظ فلسفی نه ممکن است، نه مطلوب و در سیاق‌های مختلف و بازی‌های زبانی متنوع، کاربرد واژه بازی، به معنای متفاوتی به کار می‌رود و از قضا کاربر زبان، با اشتغال به ورزیدن و به تعبیر ساده‌تر، وارد گود شدن و بازی کردن است که می‌تواند مرز فارق بازی از غیر آن را دریابد، همچنان که بلد شدن بازی، نه از طریق آموختن قواعدی ماتقدم که با بازیگری امکان‌پذیر می‌شود. اما چنان که سروش دباغ تأکید می‌کند، فراسوی همه این موشکافی‌های فلسفی، بازی را می‌توان نوعی نگرش معنوی و عرفانی به جهان نیز در نظر گرفت، بینشی مستتر در متون مقدس که عارفان نیز آدمیان را بدان فرامی‌خوانند و از او می‌خواهند که کار دنیا را سخت نگیرد و بازیگوشانه و شادخوارانه زندگی کند. در گفت‌وگویی پیش‌رو با این پژوهشگر فلسفه ویتگنشتاین، نخست از بحث فلسفی راجع به مفهوم بازی و جایگاه آن نزد ویتگنشتاین پرسیدیم تا حدود و ثغور معنایی آن را بازیابیم، اما در ادامه بحث به معنایی مضیق از بازی اختصاص یافت، به آن نگرش سرخوشانه‌ای که ستون عالم را بر غفلت استوار می‌کند و بشر را به خوش‌باشی و ترک جدیتی عبوس دعوت می‌کند. دکتر سروش دباغ، پژوهشگر فلسفه تحلیلی و متخصص فلسفه اخلاق و دین‌پژوهی، تاکنون آثار متعددی در زمینه فلسفه، ادبیات، دین‌پژوهی فلسفی و نواندیشی دینی نگاشته است. او به‌تازگی کتاب «صدای سفر آینه‌ها» (جلد دوم گفت‌وگوها) و کتاب مفصل «ورق روشن وقت: جستارهایی در نواندیشی دینی، فلسفه و هنر» منتشر کرده است.

برای من وقتی مشخص شد که در سال اول دوره دکترای فلسفه، واحد و درس فلسفه ویتگنشتاین را می‌گذرانم و نزد استاد فلسفه ویتگنشتاین متاخر را می‌خوانم. به خاطر دارم تا پیش از آن در باب «بازی» نزد ویتگنشتاین خوانده بودم و شنیده بودم، اما به اهمیتش چندان واقف نبودم، در حالی که بعد از این دوره بود که ژرفا و اهمیت این موضوع برلم روشن شد. در واقع برای ویتگنشتاین «بازی» مثالی است تا به واسطه آن توضیح دهد که چگونه در تعریف مفاهیم اجتماعی، یعنی مفاهیمی که در حوزه اجتماع برساخته شده‌اند، مولفه‌ها و مقوماتی که از پیش بتوان آن‌ها را برشمرد، وجود ندارد و این مفاهیم به صورت اجتماعی ساخته شده‌اند (Socially constructed). از سوی دیگر

شما در مقاله «بازی‌ها و معناها»، به این موضوع پرداخته‌اید که از منظر لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱)، فیلسوف اتریشی، ارائه تعریفی جامع و مانع از مقوله «بازی» امکان‌پذیر نیست. اگر موافق باشید بحث را از همین جا شروع کنیم، یعنی نخست بفرمایید که اساسا مفهوم بازی، از چه جهتی برای ویتگنشتاین اهمیت پیدا می‌کند و او از چه جنبه‌ای این مفهوم را مورد بحث قرار می‌دهد؟ همان‌طور که اشاره کردید، من در مقاله مذکور در کتاب «سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین»، به مفهوم بازی و استفاده‌ای که ویتگنشتاین از آن در فلسفه خود می‌کند، پرداخته‌ام. اجازه بدهید از این‌جا آغاز کنم که اصلا اهمیت ماجرا

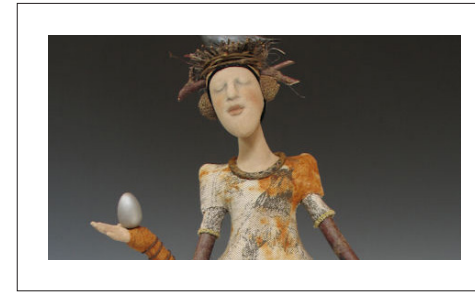




مفهوم «بازی» نزد ویتگنشتاین با تعبیر مشهور او یعنی «بازی زبانی» (Language game) نیز گره خورده است. در نتیجه ممکن است بسیاری از متعاطیان فلسفه او به اهمیت تفاوت میان این دو کار بست مفهوم بازی و تشابه و تفاوت توأمان آن‌ها تفسیر نیابند، چنان که برای خود من هم روشن شدن این موضوع زمان برد. در واقع به لحاظ فلسفی ویتگنشتاین با برکشیدن مثالی که از مفهوم بازی می‌زند، به نحوی به نقد ذات‌گرایی (Essentialism) ارسطویی می‌پردازد. یعنی بازی، نزد ویتگنشتاین مثالی است تا نشان بدهد که به تعبیر قدمای ما، تعریف بر اساس جنس و فصل، برای بر ساخته‌های زبانی ما امکان‌پذیر نیست. تعبیر ذات‌گرایی دلالت‌شناختی (Semantic) از تعابیر فلسفه زبان جدید است، اما به بحث کنونی ماکمک می‌کند. موضع مختار ویتگنشتاین در این‌جا چنان که در پاره‌ای از مقالات و نوشته‌های خود آورده‌ام، نام‌گرایی معناشناختی یا نام‌گرایی دلالت‌شناختی (Semantic nominalism) است. جان کلام این دیدگاه آن است که نمی‌توان در باب مفاهیمی که در زمره مفاهیمی هستند که در عالم انسانی سر برآوردانند، یعنی بر ساخته شده در جامعه انسانی هستند، مثل دین، سکولاریسم، دموکراسی، لیبرالیسم، اخلاق و... نمی‌توان به طور کامل همه مولفه‌هایشان را به نحو پیشینی بر شرد و حد تام یا تعریف بر اساس جنس و فصل به نظر قدما امکان‌پذیر نیست.

#### ■ مفهوم بازی این میان چه نقشی ایفا می‌کند؟

ویتگنشتاین برای این که این دیدگاه را نشان بدهد و شهودهای زبانی ما را در این باب به استخدام بگیرد، مثال مفهوم بازی را زده است. از منظر ویتگنشتاین، ما یک مولفه مشترک یا مولفه‌های مشترک میان تمام مصادیق مفهوم بازی نمی‌توانیم سراغ بگیریم، زیرا به هر حال با ارائه هر تعریفی، باز نمونه‌ها و مصادیقی از بازی می‌توان ارائه کرد که ذیل این تعریف نمی‌گنجد و از دایره شمول آن تعریف بیرون می‌ماند، یعنی نمی‌توان ویژگی یا ویژگی‌های مشترکی یافت که میان همه بازی‌ها مشترک باشد. برای مثال ویژگی‌هایی چون سرگرمی یا برد و باخت را می‌توان به عنوان عنصر مشترک در میان بازی‌ها در نظر گرفت، اما حتی بر اساس آن‌ها می‌توان مصادیقی در عالم انسانی و آنچه بر ساخته انسانی است، یافت و نشان داد که این مصادیق بازی هستند، اما ذیل برد و باخت یا سرگرمی قرار نمی‌گیرند. ملول منطقی این سخن ویتگنشتاین این



است که ما بازی‌ها داریم نه بازی. یعنی نمی‌توان از مولفه مشترکی میان همه بازی‌ها سراغ گرفت.

#### ■ پیامد این دیدگاه و تاثیر آن چه بوده است؟

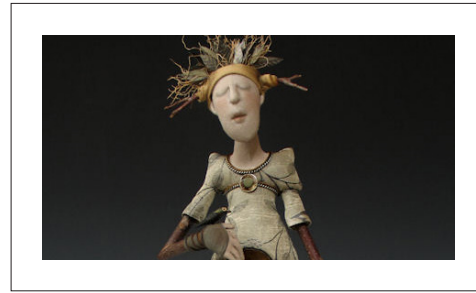
این گونه‌ای استدلال نام‌گرایانه در مقام نقد موضوع دلالت‌شناختی ارسطویی است که بعداً جان هیک (۱۹۲۲-۲۰۱۲)، فیلسوف معاصر بریتانیایی، در کتاب «تفسیری از دین» (An Interpretation of Religion, ۲۰۰۴) و پاره‌ای دیگر از آثار خودش این دیدگاه را به کار می‌برد تا درباره دین همین را توضیح دهد و نشان دهد که ارائه تعریفی جامع و مانع از دین امکان‌پذیر نیست و دین در سیاق‌ها و عرصه‌های مختلف ظهورات و بروزات مختلفی دارد. من بعدها وقتی آثار جان گری (۱۹۴۸) فیلسوف سیاسی بریتانیایی در زمینه لیبرالیسم را می‌خواندم، متوجه شدم که او نیز از همین دیدگاه ویتگنشتاین متأثر است، یعنی می‌گوید ما یک لیبرالیسم نداریم، بلکه لیبرالیسم‌ها داریم.

#### ■ بحث بازی با بحث «شباهت خانوادگی» چه نسبتی دارد؟

ویتگنشتاین، به لحاظ مفهومی ایده شباهت خانوادگی (Family Resemble) را برمی‌سازد، تا آن قصه نام‌گرایی را توضیح دهد و بگوید که ما در این عرصه با یک کثرت غیرقابل تقلیل به وحدت مواجه هستیم. یعنی ما به جای بازی، بازی‌ها داریم یا چنان که من در آثار خودم در زمینه دین به کار گرفته‌ام، ما نهایتاً می‌توانیم از اسلام‌ها سخن بگوییم، نه از اسلام. یعنی فی‌المثل نمی‌توان یک قرائت یا روایت از آن را به عنوان تنها قرائت از اسلام در نظر گرفت. این ایده دلالت‌شناسانه و روش‌شناختی مهم ویتگنشتاین است.

#### ■ در زمینه مفهوم «بازی زبانی» چه می‌توان گفت؟

این مفهوم هم چنان که می‌دانید از بر ساخته‌های ویتگنشتاین است و از شهرتی برخوردار است. این مفهوم توسعه آن ایده ویتگنشتاین را نشان می‌دهد و می‌گوید که کاری که ما در حوزه‌های مختلف انجام می‌دهیم، به تعبیر برخی از ویتگنشتاین‌پژوهان عبارت است از «کاری که ما با واژگان می‌کنیم» (What we do with words). یعنی به کار بستن این کلمات و واژگان در سیاق‌های مختلف است که بازی‌های زبانی مختلف را پدید می‌آورد، مثل آنچه در هنر یا سیاست یا در دیانت یا در علم رخ می‌دهد. یعنی همه این‌ها بازی‌های زبانی مختلف است. یعنی این‌جا هم کثرتی غیرقابل تحویل به وحدت را داریم. این بحث ارتباط دارد با این ایده محوری



ویتگنشتاین متأخر که به یک معنا ما از طریق زبان است که وارد جهان پیرامون می‌شویم و آن را بهتر می‌شناسیم. این هم بحثی است که تشابه و تفاوتی با بحث بازی و مفهوم شباهت خانوادگی دارد. همچنین در همین زمینه است که باید از مفهوم «پراکسیس» یا به تعبیر من «ورزیدن» یا «اشتغال به ورزیدن» در شکل‌گیری و بسط معانی واژگان یا کثرتی که در حوزه زبان است، یاد کرد.

■ اگر ممکن است این بحث اخیر یعنی پراکسیس یا ورزیدن را در زمینه بازی بیشتر توضیح دهید. یعنی در ورزیدن یا اشتغال به ورزیدن، چه اتفاقی می‌افتد یا باید بیفتد که ما نوعی ورزیدن را بازی تلقی می‌کنیم و نوع دیگری از ورزیدن را بازی نمی‌خوانیم. یعنی در همین اشکال ورزیدن یا اشتغال به آن، باید بتوان نوعی خط مفارق میان ورزیدن‌هایی که بازی نامیده می‌شوند و ورزیدن‌هایی که بازی نیستند، تمایز گذاشت.

به نکته مهمی اشاره می‌کنید. پاسخ من به این مسأله این است که اگر این پیچیدگی در جاهایی برای ما انجام‌آمیز باشد، نباید مانع از این بشود از این نگرش به طور کلی دست بکشیم. پاسخ من این است که نوعی قیود یا محدودیت‌های هنجاری (Normative constraints) دارد که در مقام عمل و به میزانی که ما به عمل ورزیدن اشتغال پیدا می‌کنیم، بروز و ظهور پیدا می‌کند. یعنی یک پاسخ پیشینی و از قبل مشخصی وجود ندارد. به عبارت دیگر فرض کنید که من به پارکی قدم می‌گذارم و از دور مشاهده می‌کنم که گویی دو نفر با یکدیگر گلاویز شده‌اند و به یکدیگر مشت و لگد می‌زنند. در وهله نخست، به ذهنم متبادر می‌شود که این دو نفر در حال مشاجره و ستیز هستند و مصداقی از بازی نیست، زیرا این دو نفر در حال آسیب‌رساندن جدی به بدن یکدیگرند. اما وقتی نزدیک می‌شوم، جایی متوجه می‌شوم که این دو نفر ورزشکار رزمی‌اند و در حال اشتغال به یک ورزش رزمی مثل کاراته. البته درست است که در ورزش رزمی هم امکان آن هست که به بدن آسیب برسد، اما این با دعوا و مشاجره متفاوت است که طرفین صرفاً به خاطر آسیب‌رساندن به یکدیگر به هم ضربه جسمانی وارد می‌کنند. تمایز میان این دو پدیده را از کجا درمی‌یابیم؟ تنها با دیدن شباهت‌ها و تفاوت‌ها و ورزیده‌تر شدن در فهمیدن این که چه کاری بازی است و چه کاری بازی نیست. ممکن است من فردای آن روز باز از همان پارک عبور کنم و بار دیگر دو نفر را ببینم که با یکدیگر گلاویز شده‌اند و جلو



بروم و مشخص شود که فی‌الواقع این دو نفر در حال مشاجره و دعوا با یکدیگرند. دیگر این کار را بازی نمی‌خوانم. بنابراین قصه ورزیدن و دیدن شباهت‌ها و تفاوت‌هاست که آن قیود هنجاری را پدید می‌آورد و مآلاً و نهایتاً به من می‌گوید، یکی از این دو کار بازی است و دیگری بازی نیست. بنابراین چنان که من از فلسفه ویتگنشتاین متأخر درمی‌یابم، ما هیچ دید پیشینی نداریم که به ما بگوید کدام‌یک از این کارها بازی است و کدام‌یک نیست. بحث اساسی ویتگنشتاین این است، امر ورزیدن در تعاملی شکل می‌گیرد و یک امر تجربی است. از این ایده می‌توان نکات بسیار خوب و مهمی اقتباس کرد. به خاطر می‌آورم در ایام تحصیل وقتی استادم در یکی از آن جلسات فلسفه ویتگنشتاین این بحث را به نقل از ویتگنشتاین تشریح می‌کرد، به تعبیر شوپنهاور برای من یک لذت ذهنی (Intellectual pleasure) داشت. او به نقل از فقرات ۶۹ تا ۷۵ کتاب «کاوش‌های فلسفی ویتگنشتاین»، می‌گفت وقتی من به پسر پنج ساله‌ام می‌گویم بازی چیست یا شما به برادرزاده هفت ساله‌تان می‌گویید بازی چیست، در وهله نخست فکر می‌کنید که شما می‌دانید بازی چیست و آن کودک نمی‌داند بازی چیست. یعنی فرد بزرگسال تصور می‌کند می‌داند بازی چیست و کودک نمی‌داند و این بزرگسال است که به کودک یاد می‌دهد بازی چیست، اما اگر خوب دقت کنیم، درمی‌یابیم چنین نیست که فرد بزرگسال نیز تعریف دقیق بازی را به تعبیر من مثل یک اسکناس هزارتومانی در جیب داشته باشد و به کسی دیگر بدهد، بلکه تنها تفاوت فرد بزرگسال با کودک در این است که بازی‌های بیشتری دیده و تجربه بیشتری در این زمینه دارد و می‌داند که مفاهیم مصادیق مختلف بازی را دیده است، نه این که معیار یا محک یا شاغولی کاملاً مشخص دارد که با آن می‌تواند کاملاً مشخص کند چه چیزی یا چه کاری یا چه رفتاری بازی است و چه چیزی یا چه کاری یا چه رفتاری بازی نیست. فرد بزرگسال هم ممکن است هر آینه در آینده با مصداقی از مفهوم بازی مواجه شود که آن را نمی‌شناسد. تفاوت او با کودک در این است که بازی‌های بیشتر و پدیده‌های غیربازی بیشتری دیده است و بر اساس این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را بهتر می‌تواند دریابد. این گونه است که در یک تعامل زبانی، فرد با تجربه به فرد دیگری که تجربه کمتری دارد، می‌آموزد که درست دیدن را یاد بگیرد، نه این که از مرتب‌های بالاتر چیز از پیش آماده‌ای را به او

اعطا می‌کند. یعنی در این تصویر، کاربر زمان به طور مدام درگیر فرایندی است میان آنچه در زبانش در مقام عمل رخ می‌دهد و آنچه در قلعه هزارتوی زبان هست. به عبارت دیگر ارتباط وثیقی میان نظر(واژگان) و عمل(آنچه محقق می‌شود) هست. این‌جاست که هم چگونگی شکل‌گرفتن مفهوم بازی در یک رابطه دیالکتیکی سر برمی‌آورد و هم این‌که ما نیز مثل یک کودک پنج ساله یک کاربر زبان هستیم و به لحاظ ماهوی با او تفاوتی نداریم، تنها مهارت و تجربه بیشتری نسبت به او داریم.

■ **چقدر این اختلاف تعاریف و معانی به «نظرها» بازمی‌گردد؟** مثلا فرض کنید فردی کنشی را که هیچ‌کس بازی تلقی نمی‌کند، بازی بنامد. یا فردی با اتخاذ معنای خاصی از بازی، بگوید کل عالم بازی است. منظورم از معنای خاص، امری است که جدی نیست. بر این اساس آیا نمی‌توان گفت این‌که چه چیزی را بازی بنامیم و چه چیزی را خیر، به نظرگاه یا دیدگاه یا منظر ارتباط دارد؟

این درست است، اما آنچه شما به کار بردید، یک معنای نامتعارف از مفهوم بازی است که البته اشکالی هم ندارد. یعنی باز ضیق و سعه معنایی واژگان چنان‌که گفتم باز با به کار بستن این واژگان در زبان و مقام تحقق ارتباط دارد. می‌توان گفت که کل عالم بازی است و زندگی اساسا بازی است. اما این معنای دیگری از بازی است که با معنای متعارفی که ما به کار می‌بریم و فوتبال و اسنوکر و بسکتبال را مصداق آن می‌شماریم، متفاوت است. اشکالی هم ندارد. اما اگر بخواهم از اصطلاحات ویتگنشتاینی بهره بگیرم، می‌گویم بحث نظرگاه متعلق به یک بازی زبانی دیگری است. مثلا در بازی زبانی عرفان یا در بازی زبانی معنویت (Spirituality) یا بازی زبانی پوچی (Absurdity) می‌توان واژه «بازی» را به این معنا به کار برد و فی‌المثل از سر کار بودن همه آدمیان یاد کند، یا کسی خیاروار به دنیا نگاه بکند و مثل برخی انسان‌های معنوی یا سالکان سخن بگوید. این کاربرد واژه هم درست است و نشانگر سعه معنایی واژه «بازی» است که در یک سیاق یا بازی زبانی دیگری به کار می‌برد. اگر مختصات این بازی زبانی را بدانیم، کاربرد بازی در آن سیاق هیچ اشکالی هم ندارد.

■ **در این نظرگاه یا بازی زبانی خاص، بازی را به معنای امری تلقی کردم که جدی نیست. اما شما در آن مقاله هم اشاره کرده‌اید که گاهی اصلا بازی از هر امر جدی‌ای جدی‌تر می‌شود. بنابراین نمی‌توان بازی را هر امر غیرجدی بخوانیم.**

دقیقا درست است. مثلا در زبان طبیعی چنین است. من و شما هر دو کاربر زبان فارسی هستیم و با یکدیگر این قلعه را واکاوی می‌کنیم. مثلا در فیلم‌ها می‌بینیم که یک شخصیت به دیگری می‌گوید «دست به بازی خطرناکی زده‌ای» یا «وارد بازی خطرناکی شده‌ای!» این‌جا مفهوم بازی از هر جدی‌ای، جدی‌تر است. این تعبیر بازی با آن تعبیر که می‌گوید کل این دنیا بازی است، کاملا متفاوت است و معنایی دیگر دارد. یا فرض کنید در پاره‌ای فضاهای سیاسی می‌گویند «فلانی وارد بازی بزرگان (در سیاست یا اقتصاد) شد و قلدقواره‌اش را نداشت و به

همین خاطر نقله شد!»! تعبیر بازی در این‌جا به هیچ‌عنوان معنای سرگرمی (Intertanment) نیست و معنای دیگری است. اما در عین حال ممکن است فرد بگوید کل این عالم بازی است یا کل این عالم عاریتی و اجاره‌ای است. این معنای دیگری از کلمه «بازی» است. ما بازی را وقتی در بازی‌های زبانی مختلف به کار می‌بریم، حدود و ثغورش بر ما مشخص‌تر می‌شود و می‌توانیم آن را جاهای مختلف به کار ببریم و از آن تعیین مراد کنیم.

■ **اما فارغ از این‌که تعریف پیشینی بازی غیرممکن است و در عمل است که مشخص می‌شود، بازی چیست، ما در کنش‌های روزمره‌مان، از بام تا شام، همه کارهایمان را بازی نمی‌دانیم.**

بله، این چنین است.

■ **سوال این است که ضرورت بازی کردن چیست؟ چه می‌شود که ما بازی می‌کنیم؟ این بازی کردن از یک انگیزش روانشناختی برمی‌آید یا یک نیاز هستی‌شناختی و وجودی انسان است؟ آیا می‌توانیم بگوییم که حیوانات هم بازی می‌کنند؟ یا این انسان است که موجودی بازیگر است؟**

در معنای متعارف نیز بازی با جدیت در تقابل قرار می‌گیرد. یعنی وقتی انسان خیلی جدی به زندگی اشتغال دارد، بازی تداعی‌کننده مضامینی چون سرگرمی و فراغت است، البته چنان‌که در ابتدای بحث گفتم، باید توجه کرد که ارائه حد تام و تعریف جامع و مانع از بازی امکان‌ناپذیر است، اما به هر حال می‌توان مقومات آن را برشورد. یا در نظر گرفتن این تعریف متعارف، از آن‌جا که ما آگاهی (Consiosness) و تفاوت و تعبیر احوال را در انسان سراغ می‌گیریم، می‌توان گفت که بازی مقوله‌ای انسانی است. البته راجع به حیوانات دست کم من نفیا و اثباتا داری نمی‌کنم. اما این معنای خاص از بازی یعنی جدی‌نگرفتن و سرگرمی، مختص عالم انسانی است.

■ **ضرورتش از کجا ناشی می‌شود؟**

ضرورتش از تجربه زیسته انسانی ناشی می‌شود. مثل این می‌ماند که شما از من بپرسید خشم یا خنده از کجا در عالم انسانی پدید می‌آیند؟ برای این احساسات و عواطف می‌توان توضیحاتی زیست‌شناسانه هم ارائه کرد، اما به هر حال در تجربه زیسته انسانی حضور دارند. یعنی همان‌طور که انسان آگاهی و خودآگاهی دارد، موجودی است که شادمان است و اهل فراغت و سرگرمی است. به این معنا بازی بخشی از تجربه زیسته انسان است.

■ **شما می‌فرمایید این معنای مضیق از مقوله بازی، یعنی امری که در تقابل با جدیت قرار می‌گیرد، بخشی از تجربه زیسته انسانی است. اما برخی از بزرگان ما هم در سنت عرفانی و هم در سنت‌های فلسفی، اصلا توصیه می‌کنند که بازیگوشانه به دنیا نگاه کنید. مثل این شعر مشهور مولانا را به خاطر دارید که می‌گوید: «استن این عالم ای جان غفلت است» توصیه‌ای به انسان است که این قدر به خودتان و جهان و دیگران سخت نگیرید. یعنی فراتر از این‌که بازی و نگاه بازیگوشانه امری مربوط به نحوه زندگی انسان است، از سوی فرهیختگان و آموزگاران**

بشر نیز توصیه می‌شود. ارزیابی شما از این توصیه چیست؟ بازی را توسعا می‌توان یک نگاه تماشاگرانه و ژرف‌اندیشانه به کل هستی خواند. مولانا چنان‌که اشاره کردید، می‌گوید: «استن این عالم ای جان غفلت است/ هوشیاری این جهان را آفت است». این بیت اشاره به نوعی نگاه تماشاگرانه به جهان دارد و کاملا متضمن این معناست که کل این دنیا را نباید خیلی جدی گرفت. یکی از سوره‌های قرآن که بسیار به آن علاقه‌مندم و توفیق شرح آن را یافته‌ام، سوره حدید است. در آیه بیستم سوره حدید، بر این‌که کل حیات این دنیا بازی است، اشاره شده است: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَقَدْ زُينَتْ وَلِتُحَاوِرَ بِهِكُمْ وَتُكَادِرَ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ تَبَاهُهُ يُهْبِئُ فَتَرَاهُمْ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُورِ» (سوره حدید- آیه ۲۰) «بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرپوشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مثل آن‌ها] چون مثل باران است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازه سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذاب است و [مؤمنان را] از جانب خدا آموزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست» (ترجمه فارسی: محمد مهدی فولادوند). این نگاه تماشاگرانه است. توجه کنید چنان‌که استاد فولادوند هم ترجمه کرده است، در پایان آیه اشاره می‌شود که «زندگانی دنیا جز کالای فریبنده (غرور) نیست». در ادبیات گذشته ما تعبیر «غرور» به معنای خودشیفتگی نبوده است. در تعبیر دینی هم که گفته می‌شد «دنیا دار غرور است»، یعنی دنیا دار فریبنده‌ای است، یعنی امور را به انسان وارونه نشان می‌دهد. به هر حال این نگرش یک نگاه کلی (Observation) به جهان است، یک منظر تماشاگرانه. یعنی بدان که کل دنیا بازی است. این‌جا وقتی راجع به بازی یا تعبیر عربی آن «لعب» سخن می‌رود، از یک بازی زبانی دیگری یاد می‌شود که با معنای متعارف بازی نیز متفاوت است. یعنی به نحوی سخن گفتن از این است که در عین آن که انسان به کارش مشغول است، اگر از یک مرتبه دیگری هم نگاه کند، کل زندگی کردن چنین است. یا به تعبیر مولانا، غفلت رکن رکن زندگی است و زندگی غافلانه در این عالم دست بالا را دارد و انگار کسی که توجه و تفضن به این غفلت می‌کند، به بواطن امور و حقیقت عالم پی برده است. این‌ها نحوه دیگری از کاربرد مفهوم بازی است. این کاربرد هم به سعه معنایی این واژه کمک می‌کند، در عین حال باید به تعبیر ویتگنشتاین باید بازی زبانی یا زمینه (Context)‌ای که این واژه در آن به کار می‌رود را باید فهمید. در این تصویر که در سوره حدید هم به آن اشاره دارد، بازی به معنای برد و باخت نیست، بلکه نوعی بصیرت (Vision) به مخاطب می‌دهد یا مفهوم غفلتی که از مولانا نقل شد، نوعی بصیرت‌افزایی است. این همان واکاوی قلعه هزارتوی زبان است، یعنی ما بدانیم در سیاق‌های مختلف و در بازی‌های زبانی مختلف چه معنایی از این واژه می‌توان مراد کرد.

■ **از بحث فلسفی درباره معنای واژه بازی و کاربرد آن در سیاق‌های مختلف بگذریم. اصولا چرا بزرگان عرفانی و متون مقدس دینی به این نگرش خاص از بازی توصیه می‌کنند؟ این‌که جهان را جدی نگیریم، چه تاثیر و پیامدی در زندگی ما دارد؟**

در همین سوره حدید که آیه‌ای از آن قرائت شد، در ادامه در آیه ۲۳ می‌خوانیم: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كَلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ». «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمان نکیند و خدا هیچ خودپسند فخرپوشی را دوست ندارد» (ترجمه محمد مهدی فولادوند). این‌که این آیه، بعد از آیه‌ای می‌آید که می‌گوید «زندگی در دنیا در حقیقت سرگرمی و بازی است» بی‌دلیل نیست، یعنی اگر کسی با این نگاه (Vision) به دنیا بنگرد و آن را بازی بداند، آنگاه برای آنچه به دست می‌آید، خیلی شادمانی نمی‌کند و آن را جدی نمی‌گیرد و برای آنچه هم از دستش می‌رود، خیلی تأسف نمی‌خورد. زیرا دنیا را جدی نگرفته و نوعی زوال و عدم بقا را در این دنیا محوری دیده است. آثار و نتایج سلوکی که برای کسی که زوال و عدم پایایی و عدم مانایی را به رای‌العمین می‌بیند - نه این‌که مثل ما راجع به آن حرف بزند، بلکه در تجربه زیسته‌اش بینش کند - مرتب است، این است که نه خیلی شادمانی می‌کند و نه خیلی اندوهگین می‌شود و می‌داند که خودش هم بخشی از بازی زندگی است و در این صحنه بزرگ بازی تئاتر هستی، نقش کوتاهی دارد و چند صباحی اشتغالی دارد و می‌رود و منزل را به دیگری می‌پردازد. یعنی به این معنای متاخر و مضیقی که اکنون از بازی و غفلت گفتیم، آثار و نتایجی مرتب است. با این نگاه انسان می‌تواند شکوفایی معنوی بیشتری را نصیب ببرد. در عالم عرفان نیز چنین است. یعنی عرفا نیز وقتی راجع به بقا و فنای عالم سخن می‌گفتند، به همین بازی بودن عالم توجه داشتند. حافظ می‌گوید: «بیا که قصر امل سخت سست بنیادست/ بیار باده که بنیاد عمر بر بادست// بجز درستی عهد از جهان سست نهاد/ که این عجزه عروس هزاردامادست.» این سخن حافظ اشاره‌ای است به این معنای مضیق و متاخر که جهان سراسر بازی است، بازی‌ای که انسان آن را فراموش کرده است و از خاطر می‌برد که قرار نیست تا ابدالابد بماند. اگر از انسان‌های معنوی بپرسید، می‌گویند این زوال و گذران بودن امور، نگاه ژرف‌تری به فرد می‌بخشد. دیگر نه خیلی غصه می‌خورد و نه چندان شاد می‌شود و سعی می‌کند این‌جا و اکنون را درنیا بد و قدرش را بداند: «هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار/ کس را وقوف نیست که انجام کار چیست// پیوند عمر بسته به موی ست هوش دار/ غمخوار خویش باش غم روزگار چیست» (حافظ) این آثار و نتایج سلوکی است که شخص می‌تواند اگر این سخنان را جدی بگیرد، فهم کند و در زندگی خود به کار گیرد. گویی سرمه‌ای است که بر چشم می‌کشیم، نگرشی (Vision) که مبتنی بر آن دنیا را می‌بینیم و در می‌باییم و صورت‌بندی می‌کنیم ■